

# مدرنیسم و پست مدرنیسم

■ تری ایگلتون

● ترجمه مازیار اسلامی

حقیقتی تاریخی نهفته است که تمامی استقلال و همسان سازی پست مدرنیسم، حاصل تلفیق آن به نظامی اقتصادی است، جایی که چنین استقلال‌ی در شکل بت وارگی کالا، بخشی از نظم روزانه است، قرار دادن هنر در وضعیت آوانگارد انقلابی، نه همچون ابژه ای نهادی شده بلکه همچون شکرده، اجرا و زایشی است که کاپیتال‌یسم متأخر آن را به شکلی مضحک مورد تقلید قرار داده است.

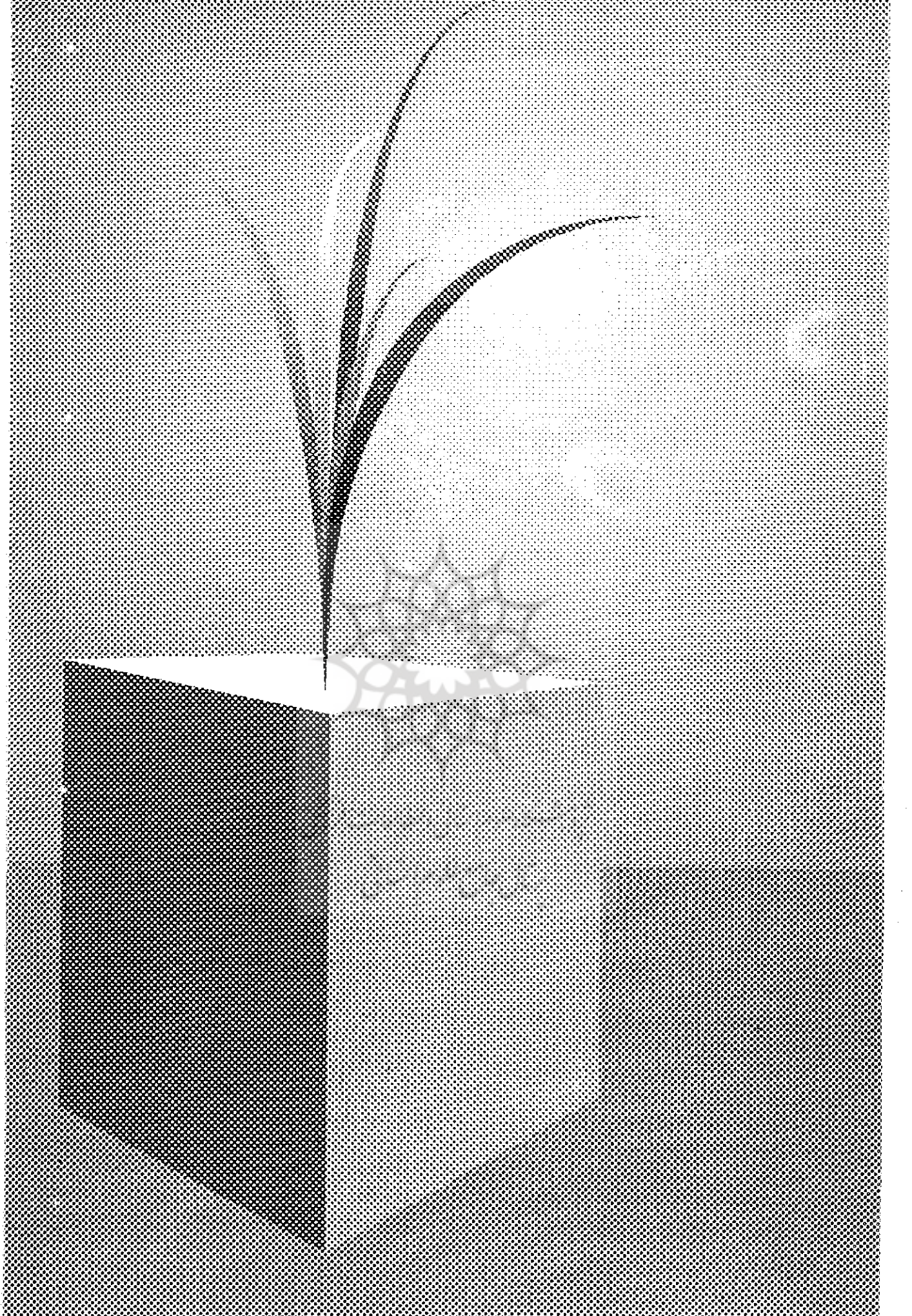
همان گونه که ژان فرانسوا لیوتار نیز اشاره کرده است، اصل اجرائیت پشیزی هم نمی‌ارزد. لیوتار در وضعیت پست مدرن، توجه اش را به وابستگی گزاره‌های شناختی، در بهترین اجرای ممکن معطوف کرده است. او می‌نویسد: «بازیهای زبان علمی به بازیهای ثروتمندان تبدیل شده است. هرکس که غنی‌تر باشد از بخت بیشتری برای محق بودن برخوردار است.»

طبق گفته لیوتار، یافتن ارتباط میان فلسفه جی. ال. آستین و آئی. بی. ام یا میان نیچه گرایان جدید عصر ساختارگرایی و استاندارد اوایل، چندان دشوار نیست. جای شکستی نیست که الگوهای سنتی حقیقت و شناخت به گونه ای فزاینده در تضاد با جامعه ای قرار می‌گیرند که در آن موضوعاتی که از آن سخن به میان می‌آوریم، یا کالاهای تجاری هستند یا ریطوریکایی. چه در میان نظریه پردازان گفتمان، چه انجمن کارگزاران، هدف نه حقیقت و خرد، بلکه اجرائیت و قدرت است. پس دلیلی ندارد که به بازگشت احیاگراوه مان به جان لاک و گئورگ لوکاج تظاهر کنیم. درک اینکه همیشه نمی‌توان بسادگی حملات اصلاح طلبانه

در اوایل قرن بیستم، زیباشناسی خلاق آوانگارد، این باور را که بازنمایی هنرمندانه نزد اثر هنری بازتاب کمتری نسبت به تأثیرات مادی و نیروهای سازمان‌دهنده اجتماعی دارد، نفی نمود. زیباشناسی پست مدرنیسم هزل تیره این ضد بازیگری است. اگر هنر دیگر چیزی را بازی نمی‌تاباند، این بدین جهت نیست که به جای تقلید جهان، قصد دگرگون ساختن آن را دارد بلکه بدین جهت است که دیگر چیزی برای بازی تاباندن وجود ندارد. هیچ واقعیتی دیگر به خودی خود، قصه ای جذاب و مجازی نیست. ذکر این نکته که واقعیت اجتماعی به شکلی همه جانبه اصلاح شده است، به این معنا نیست که در آن بت وارگی، لیبدویی، جزئی‌نگری و ساختاری شدن زیباشناختی رخ داده است، چراکه هنری که بازتاب واقعیت است، دیگر خود را در یک ارجاع پذیری رمزی که از ژرفترین ساختارهای بت وارگی کالا است، منعکس نمی‌کند.

کالا پیش از آنکه انگاره ای به مفهوم بازتاب باشد، انگاره ای به مفهوم خودش است. ماهیت سراسر مادی کالا وقف خودنمایی اش شده است. در چنین شرایطی، اصیل‌ترین هنر بازی‌نماینده، به گونه ای تناقض برانگیز، مصنوعی و ضدبازی‌نماینده می‌شود، که تصادف و ضرورت موجود در آن سرنوشت همه ابژه‌های کاپیتال‌یسم متأخر را رقم می‌زند.

اگر وجه غیرواقعی انگاره اجتماعی، وجه غیرواقعی جامعه اش را به مثابه یک کل منعکس کند، بدین معناست که هیچ چیز واقعی را منعکس نکرده است. در زیر این تناقض،



سیاسی علیه معرفت‌شناسی سنتی را از نوع وقیحانه آن متمایز کرد، بسیار ساده است. برآستی که این از ناتوانی لیوتار است که علی‌رغم اینکه دشوارترین وجه اصل اجرائیت کاپیتالیسم را به دشواری مطرح می‌کند، اما چیزی واقعی برای عرضه در مکانی مناسب ندارد و بیشتر به معرفت‌شناسی از نوع آنارشیستی شباهت دارد یا به تعبیری به تحلیل‌گر آماتوری که گسسته‌های بی‌ثباتیها و تناقضهای فاجعه‌آمیز جامعه کنونی را حاصل این نظام علمی - فنی هراس‌انگیز می‌داند و بس.

طبیعی است که می‌توان مصلحت‌اندیشی خوب را از نوع بد آن متمایز ساخت. اما این مصلحت‌اندیشی خوب همیشه از آغاز یک بازنده است، چراکه مدتهاست که حکایت باشکوه عصر روشنگری و آزادسازی انسان را بی‌اعتبار شمرده است.

اگر نظام کاپیتالیسم، به اندازه کافی برای نقی همه مبارزات بسنده است، درک اینکه چگونه تجربه علمی سنتی نامتعارف قصد ایجاد بلوا و آشوب دارد چندان ساده نیست. تعبیر علم پست مدرنیست که فردریک جیمسون، آن را در مقدمه ای بر کتاب لیوتار، به کار برده است، نقشی را ایفا می‌کند که پیشتر، هنرمندان بزرگ پست مدرنیست آن را به کار برده بودند. نقشی که همان فروپاشی تجربی نظام تصدیق شده غربی بود.

این گرایش لیوتار که مدرنیسم و پست مدرنیسم را در توالی همدیگر می‌بیند، از بعضی جهات امتناع از مواجه شدن با این واقعیت است که مدرنیسم قربانی نهادگرایی شده است. نزد لیوتار، هر دو دوره 'فرهنگی مدرن و پست مدرن، بیانیه‌های آن چیزی هستند که تاریخ را با نیروی ویرانگر «حال» مبهوت و هراسان می‌سازد. نیروی سفسطه‌انگیز و مضطرب‌کننده‌ای که در بعضی موارد از فضاها باز و متعالی نیز گذر می‌کند و در مواردی هم به کابوس حکایت جهانی زودگذر و آتی تنزل می‌کند که بعضی‌ها قصد برخاستن از رویای آن را در سر می‌پرورانند.

سفسطه‌گرایی که همیشه در کنار ماست، همچون فقر ناشی از وجود سیستم است. مدرن پیش از آنکه پراتیک فرهنگی یا دوره تاریخی خاصی باشد که ممکن است با شکست نیز مواجه شده باشد، نوعی امکان هستی‌شناختی پایدار مخرب «این دوره‌ای ساختن» تاریخ است. حالتی بی‌زمان و بنیادین که توانایی جمع شدن درون حکایت تاریخی را فاقد است، چرا که دیگر حتی آن نیروی غیردنیوی هم نیست که به تمام این مقوله‌سازی‌های خطی دروغ می‌گفت.

